

ارا از آن فائده باشد یا نه باشد اما اندر این قبر بالغ دفع است
 و خلاص مرصی نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر مصلح می نماید که
 نشان قبر باقی ماند درین امر هر چه مناسب وقت برای آن فرزند
 مستیقن گردد بعمل آورده باشد چون اجازت و رخصت یا فتم بعد
 انتقال شریف مزار را نور را بلند کرده گچ اندود ساختم و سنگ نوشت
 هم گذاشتم که تا گوار خاطر حضرت بود در مولا کتاب میگوید که چنانچه
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم را بر آن حضرت نهانیت می نه بود در اسلاف
 هم کمتر اولیا را چنین دولت دست داده یکی از آنها آن بود که خط
 مبارک دست خاص آن حضرت رضی الله عنه در بیاض معطایف بحال
 انحصار بکناره حاشیه که هر کسی را بان نظر نه افتد مرقوم بود باین
 عبارت شب تاریخ ششم ربیع الاول ۱۰۰۰ هجری حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم باین حقیر الناس خطاب کرده فرمودند بخشیدم
 ترا و فرزندان ترا و مریدان و اعیان ترا و بر عایت خاطر شما همه را
 را بخشیدم انتی ما خود آن نبششته را در آن بیاض دیده ام و مثل
 این عنایت در رساله قبر پیسید اشرف جهانگیر قدس سره که بر
 حال شان مبدول شده بود مرقوم است امی اشرف بخشیدم
 ترا و فرزندان ترا صالح و طالح را و مریدان ترا هم صادق را و هم
 کاذب را و دیگر در احوال بزرگه ندیده ام و الله اعلم بحقیقه الحال
 ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء نقل است بعد انتقال

آنحضرت رضی الله عنہما مولوی شاه ابوتراب دانست بر کاتبه را که بعد از قضای خود
 سنال کامل از سنین رحلت آنحضرت رضی الله عنہما و پاجود خود و خانه عرض است
 شیخ العالمین رضی الله عنہما در شک صد هشت ساخته بودند و هنوز عمر شریف
 از حساب شهور نگذشته بود و مرض سخت در چشم ظاهرشان عارض شده
 که بیکار محض گردید حضرت شیخ العالمین رضی الله عنہما از غایت شفقت تا اصطفا
 مانند در کنار گرفته بر مزار شریف حضرت تاج العارفین رضی الله عنہما
 و عرض کردند که ما را فرزند نابینا خوش نمی آید و خدمت کوران
 نتوانم کرد و هانجا ایشان را گذاشتند وقت نماز ظهر بود که این
 ماجرا بوقوع آمده بود بعد نماز عصر که برای فاتحه بر مزار شریف
 بودند فرزندار جنبند خود را بینا و هر دو چشم درست دیدند باز در کنار گرفته
 بر مکان آوردند این حکایت هم از شیخ العالمین رضی الله عنہما و از شاه مذابحش و
 شاه محمد کریم و شاه شمس الدین و دیگر اکابر بسیار شنیده ام نقل است
 که مردی قوم دون تره فروش بود پسر عزیز وی فوت کرده چون
 ایام تقال آنحضرت را روزی چند گذشته بود و آمد در عقیدت
 نیکتای زمانه بود از کمال ناشکیبایی و بقراری که هوش بر جا
 نداشت لاش پسر بدوش گرفته بر مزار شریف آنحضرت رضی الله عنہما آورد
 و زار زار بگریست و گفت یا دستگیر هر در مانده فرزندم را زنده
 کن یا ما را هم اینک هلاک کن که تاب مفارقت فرزند ندارم همان
 بکه هر دو لاش با یکدیگر مدفون شوند ورنه ممکن نیست که لاش پسر

من پیش نظر ماد فون شود و مانند ما نیم و هرگز از در شمار بخیرم تا درین
 دو کار یک کار مقرر فرمایند لاش سپر پیش نظر نهاده همچنین کلام میگردد
 و هر چه در دل داشت بی مهابا بر زبان می آورد و خویشان و برادران
 وی بر فوط غم محمول کرده به نصایح و صبر تسکین میدادند و میخواستند که
 لاش سپر وی گرفته و من سازند اما آن مغموم از خود فرشته بهوش نمی آمد
 و لاش را نیکو داشت هنوز هفت و هشت ساعت نجومی نگذشته
 بود که حق تعالی بوسیله آنحضرت فرم آورد و پسرش را عمر تازه بخشید
 تا آنکه آن عمر زده همچنانکه مغموم آمده بود دلشاد با پسر خود رفت و هر کس
 از حاضران و سامعان را ازین ماجرا می شنیدند حیرت می برد شیخ العالمین
 و هم شاه خدابخش قدس سره میفرمودند که عنایت حضرت تاج العارین
 بر هر که صدر برابر است و قوت تصرف ایشان چون قوت اولیا سلف
 بود و بیشتر این حکایت سرایا عنایت بیان میفرمودند نقل است
 شیخ العالمین میفرمود که اهل خانه قاضی شاه عالم را بیماری معصب آمد
 و رفت و رفع نوبت بیاس رسید و سبب خطر آب و اضطراب ارحباب
 گردید شب بخواب دیدم آنحضرت را فرمودنیا زمین کتاب خسی
 و نان کنند صحت خواهد شد لیکن خسی فریب باشد ما را خیال آمد که خسی
 فریب از کجا آید در جواب این خطر را ارشاد فرمود که یک خسی بسیار
 فریب از ملک قاضی در مکانش هست و حال آنکه ما را اذان خبر خود
 قاضی مذکور را طلب کردم و خواب خود بیان نمودم گفت راست

است یک خسی فریب از آن خاص با است رفتن فی الفور ادای
 نیاز کرد و در چهار روز بیماری را تنزل آید و تا فیوما صحت رویم نمود
 تا آنکه صحت کلی دست داد و تا این زمان نیاز کباب و نان بر آب
 سبب مشکلات و برآمد حاجات و دفع امر از من مروج است خصوصاً
 در دار السلطنت و بی در محله کشرکی فرا شخانه خانه بخانه مروج و مشهور
 است و هم برای حاجات و فتح باب کار ژوژی می کافوری یکصد و
 پنجاه عدد یا صرت پنجاه عدد نیاز از آنحضرت مجرب است و نیز نان
 خسته در شیرین که شیرینی در وی زیاده باشد از سه عدد کم نباشد و
 زیاده را تعیین نسبت یا بدرقه حضرت شیرین نیاز مگر بزرگ نیکی
 حضرت ایشان دیگر بر طریقت ایشان حضرت مولانا محمد وارث
 رسولنا سوم پیر بیعت ایشان محبوب رب العالمین خواجہ عطاء الدین
 قائم رقیس ^{عنه} سرار هم بطور فاتحه سه منی شربت بو علی قلندر در
 برآمد حاجت بس سریع الاثر است نقل است مولوی محمد المعنی
 علیه الرحمۃ که مفتی ضلع بردوان بودند در ایامی حضرت یافته بوطن
 یعنی قصبه سیدواری آمده بودند و از آنجا که از دریا بس خوفناک می بودند
 تا وسیع سبیل دریا آمد و رفت وطن نمیکردند و روزی بضرورت صلاح
 خلافت مزاج به تجویز بعضی اصحاب اختیار افتاد بر هزار شریف آنحضرت
 رضی الله عنه خوانده استمداد و اعانت بصدای حاج عرضدا شدند و فرزند
 ارجمند خود را مولوی نثار علی نام همراه گرفته برکناره دریا رسیدند

اما حواس از ترس جان درست نبود و هوش برجا نماند و
 ملاحظه کرد که بود زیاده تر با خست پراکنده گی خاطر شد میفرمودند که
 چار و ناچار سوار کشتی شدم و از نهایت خوف استغاثه با آنحضرت
 کردم هنوز چهارم حصه یک گروه کشتی نرفته بود و ما همچنان اغاشنی یا
 تاج العارفین ۳ و آور گیتی در زبان و ششم که یک ناگاه برآلیم
 آنحضرت را برکناره در یادیدم که قدم بقدم برابر کشتی میروند و از
 انگشت اشاره بسوی دریا و کشتی میفرمودند گو یا کشتی را بر اشاره
 روانه میکردند و هوای الفور فرو نشست و دریا ساکن شد و بسوی ما
 نگاه فرموده بانند که خشونت تا دیر کردند که اضطراب چیست
 بدین طور تا دراز کرد و برکناره دریا همراه کشتی قدم بقدم میرفتند
 چون روز آخر شد از نظر ما غایب شدند باز از آن روز گاست
 تا رسیدن منزل مقصود باد مخالف و طلائع رفته نمود نقل است
 غالب که در سال یک هزار و صد و چهل و یک یا چهل و دو یعنی شخصی قوم کالیته
 یعنی از اهل قلم با حال تباہ روزگار سیاه افلاس نپاه برد حضرت
 محمد و مملکت محمد و مشرق الدین بهاری رضی الله عنه آورده و در
 حیدر آنحضرت که واقع کوه را جگیر و مشهور و معروف و زیارت گاه عالم
 است و اقامت پیر حاجت در آن مقام اکبر اعظم است در مثل
 مشکلات بظاہر گنجی است و گوشه اما باطن گنجی است از روای
 حاجات بس جای درجیب و در تفریح خواطر تنگ دلان از وسعت

آباد دنیا و انظار بر تفصیلاتش درین مختصر نگنجد هر یک که در آن مقام رسید
 درین آنچه دید و یافت آنچه یافت ده ماه کامل اقامت کرده فی الجمله
 سرمایه که داشت صرف قوت خود کرده ایام سرمایه او گراما و چیزی از آن
 برشکال آن صورت که داشت بسر کرده هر چند اقرار است و صاحب آن
 بدارای و در بجزئی وی میگویند که در هر روزی پندش میدادند
 که عنایت محترم مخصوص بکافی نیست و سعی در هر باب از واجبات
 است حالا بتلاش روزگار پای طلب باید کشاد تا اثر عنایت
 محترم بظهور آید قبول نکرد و جواب داد که تا از جای منوس
 طلب مانده آید از اینجا برنخیزم دست از طلب ندارم تا کام
 من برآید و یا تن رسد بجانان یا جان زتن برآید و آخر الامر شب
 محترم را بخواب دید که میفرماید برو در قصبه پهلوانی بر خزار محترم
 شاه محمد مجیب الله قادری که کار تو و البته نگاه لطف اوست
 چون بیدار شد در دل اندیشید که با وجود قنای حاجات جهلی
 ما را بکسید نامراد از در خود میبرانت مگر بخت سیاه ما کار ماتبا هست
 همان بکه برنخیزم و هم اینجا میروم و برین عزم کمر هست استوار نسبت
 و هرگز را منتظر نشستم بار دیگر بعد چند روز باز محترم را بخواب
 بر سر عتاب دید که ایام شدت برشکال است و آب و هوای کوره
 هر ساعت اثری دیگر دارد و مرضی دیگر پیدا میکند که تاب تحمل آن
 نداری برگفته مانیروی مگر بپلاک خود میخوانی آینه ترا اضتیار است

صبح که بیدار گردید ناچار فسخ عزیمت سابقه کرده رخت سفر بست
و بعد طی منازل سته روزه در قصبه مذکور بر هزار شریف حضرت تاج العالی
رزق رسید و در حجره گلی که پائین هزار بود از آن تک فاصله و حالاً مسافر
شد سکونت در زید تا زمانیکه سرمایہ داشت قوت خود ساخت
چون اندکی از آن مانده بود که اضطراب سخت او را در گرفت بواسطه
مزار شریف نشسته بود که دفعه برای العین از آنحضرت مشرف شد و بشارت
حصول مقصود یافت فرمود برو بوطن خود کار تو شد اما بانکه اعراض
عرض کرد ظاهراً اسلوب کار بنظر نمی آید چون روم جوابی حکم نشد لیکن
از آنروز که هر وقت که بواسطه مزار شریف می شست مشرف میشد
بعد رومی چند کسی از خانه اش آمد و مکاتیب سرپا منست الحاج
از آن و فرزند وی آورد که اکنون عزیمت وطن کند زلفت و جواب او
که تا به مطلب زسم نمیروم گو خانم بر باد شود این مولف کتاب و دیگر
دوستان نیز ویرا بسیار ترغیب وطن دادیم که چون حکم قطعا تمام
آنحضرت بر رفتن وطن یافتی و بشارت کار از زبان حق بیان شد
وساطه دیگر کسی شنیدی همان به که حضرت شوی جواب داد تا وقتیکه
همه را به مشربیت سنگه پروانه بطلب مانی فرسید و مخالف ما که
معزز اوست معزول نمیشویم روم که آنکس ناحق ما را بی روزگار کرده
ولک و معاش ما را بقتضی گرفته ما را میکشد انتقام بگیرم از اینجا بخیر
کسانیکه از وطن و سس آمده بودند مایوس باز گشتند بعد چند روز باز

بوساطت بزرگی از تاج العارین رضی الله عنه حصول مقصود یافت
 گفت ما را باور نمی آید نخواهم رفت و پرسید که امروز سخن بوساطت
 شماست و آنحضرت سکوت محض دارند و سابق هم که وعده کار ما
 فرموده بودند با آنکه اعراض فرموده بودند سبب وساطت و
 اعراض چیست آن بزرگ فرمود کفر تو مانع تخاطب و سبب اعراض
 است بمقتضای اهل العرش بمنون بی تامل عرض کرده اگر چنین
 است توبه کردم و بر راستی ایمان آوردم فی الفور آنحضرت راستی
 حال خود یافتنی و ساطت تلقین ایمان فرموده و باز از آنروز
 مطلق اعراض نه نمود و با برام بشارت کاروی داد با اینکه آن
 افسرده خاطر را تسکین دل خسته نشد عموماً درین بشارتها نگردانست
 بران گماشت که یکبار ترک اکل و شرب نموده بسبت و شش روزی
 آب و دانه بروی گذشت که قطره آبی و دانه گندمی کجاق او رسید
 روز و شد و از قلوب معده و امتلای ریج درد شکم بشدت استیلا یافت
 هر چند ماهمه مردمان و زائران روضه انوار از در پندبوی پیوسته چون
 بمست مردانه داشت پای پندکنند بنده مالش شد و اسیر دام نگر و دید روز
 دیگر بمواجه مزار شریف نشسته بود آنحضرت را بس بر سر عتاب دید فرمود
 این چه حرکت است از ترک آب و دانه چه سود یافتی حمق و جهل شعار
 خود ساخته برو و چیزی بخورد عرض کرد که کار ما و البته عنایت حضور است
 ع کشود کار و در عالم بیک اشاره هست با این قدر توقف است

چگونه خور و نوش کنم زیاد و تر عتاب فرمود که مگر ازین کار بی سود زیان
 جانی و بدنی اندیشید و بازها بتو گفتم که کار تو انجام یافت باور میکنی این
 بیچاره که از یاری سخت پس مایوس بود و عامی مخص که از پایت خاصان بود
 افتاد و بود عرض کرد که اگر حضرت بسوگند فرمایند البته باور میکنم آنحضرت
 بمقتضای رتبت و شفقت بکلفت فرمود که کار تو کردم هرگز در آن رتبت
 نیست و مگر عادت فرمود بنواطمینان کلی یافت عرض کرد چیزی نیست
 که قوت خود میازم فرمود در خانقاه مسافران و طالبان را بخورد و تقسیم
 برو دیگرانم و باهمت بنایقاه شریعت آمد و خود گرفت و خورد و هرگز غفلت
 فرست نکرد با وجود خامی هضم صافی شد و در نه هر کسی را یقین بود
 که در فاقه بست شش روز این غذای ثقیل خالص عظیم خواهد کرد با حکم
 شد که زود بوطن خود برود چون رخصت یافت بمحدر رسیدن بوطن
 در هفتم پروانه را که مذکور بطلب رسید شادان و خندان رفت و
 معزول شد و بجایش این را مقرر کردند و روز بروز قریب منزلت زیاد
 تر میشد بعد چند ماه لشکر گزار می برد در عالم پناه آنحضرت بستن چند بر
 مریغ احوال آمده نیازها او آورده و بهم در آن هنگام که بر جاده هست نشسته
 بود احوال هر روز به پایان میگفت روزی پرسید که بزرگی نوبتون
 با چنین صورت و لباس اکثر حاضر مجلس شریف آنحضرت را دیدم
 و عرض و معروض خلق و جواب کارها بوساطت او شان یافتم و
 کمال مورد عنایت و مقرب هستم و بهم بر عیب کفر ما را او شان

اطلاع فرمودند که سنت شکل و شمایل که بیان کرده بود بلا فرق شکل و
شمایل مولوی علی حسن مرحوم بود که ابن الابن حضرت شیخ العالمین رضی
اند و مزارشان هم برصورت مزار شریف تاج العارفین رضی واقع است
جانب پایین مشرقی و تفصیل حال شان در ذکر فرزندان آنحضرت گفته
آید انشاء الله این قصه عجیب در سال یک هزار و دویصد و چهل و یک
بوده و کارخانه تالاب باغ محبی در پیش بوده که هنوز از کندن شهر
شده بود و شصت ماه در دوستان در انجامی بود و پند دادن
آن مرد بلند همت و ترخیص کردن باکل و شرب و پراش یک
یادگر بود و نقل است چون شاه خدا بخش قدس سره در وقت سفر
شهر دلی بر لبه سمول چنین بود که دو کوزه قبل بر مزار شریف
حضرت تاج العارفین رضی گرفته گلهای خوشبو خشک شده یا سفته
برگرفته و جمع ساخته و خوب از وی درست فرمودی و همراه
بر وی و در شهر دلی هر مرضی که بوی روج آوردی نه ملاحظه خاطر
کردی نه تشخیص مرض نمودی بی تا مل هفت عدد حسب دادی نگاه
بود که کسی را احتیاج هفت عدد دیگر باشد تا آنکه خوب ایشان در
صحت بیمار شتبار یافت بعضی از دوستان اطباء و غیر اطباء
به آرزوی تمام طالب آن شدند ایشان که مرد صاف گو و خدا شناس
بودند هرگز اخبار فرمودند و گفتند که گلهای خشک خوشبو از مزار تاج العارفین
بهین نیت برگرفته و جها ساخته نمایان را نیز درین باب اختیار آ

گلهای مزار شریف بیارید و به بیماران دهید و همچنانکه در گل تخصیص نیست
 هر جنس خوب شود که باشد بمزار می نهند و مرض هم تخصیص نسبت به هر لطف و در همه مرض نافع
 است نقل است سید بن علی الزنا علیه الرحمه را با که خدمت منصفی شهریار میباشند زنی را
 برای خدمت و آرام تن بزنی گرفته بودند او را از عرض دراز غسل نمودند
 پری بود که ایشان از آن حال خبر نداشتند چون او را می اثری از آن
 ظاهر شد دیدند که پس شدید معلوم میشود و چون بفیاضه و طلسم کردند
 سودمند آمد بلکه روز بروز سر زشتی وی در خزانه بود پس از چند ایام
 که اتفاق آمدن وطن اختار بمزار شریف آنحضرت رفت فاتیحه میخواندند
 خطره ایشان را دور گرفت که چون باز بر سر کار خود روم باز گهاس
 مزار بگیرم و زفته در گوی از آن تعویذ کنم بعد انقضای آیام خدمت
 بمزار شریف حاضر آمده فاتیحه خواندند و عرض کردند که باز از تبرک مزار
 جهت حفظ و صحت اسب زده می برم امیدوار بطقت و عنایتیم چون
 بشهر بیارم رسید حسب نیت آن گله را تعویذ گوی بیمار کردند ^{میگفتند}
 که باز از آن وقت که سالها سال گذشته گاهی اثری از آن جنبیت
 پیدانه شد و از همین جنس است حکایت مرید شاه خدا بخش قدس
 گفته که از دعای بد ایشان که زخمش شده بود و از مجاورت مزار
 شریف می آمد در چند روز صحت کلی یافت چنانچه به تفصیل در ذکر
 سوال شاه خدا بخش قدس سره گفته آید انشاء الله تعالی نقل است
 مولوی عزیز علی غازی یوری را در زندانم روزگار سرشته داری

فوجدارى شہر عظیم آباد محمد عظیم پیش آمد و یقین بی عزتی در سوالی
 بود و هر کسی میگفت که در ازو حال خالی نیست بسبب ثبوت جرم
 سخت و بد مزاجی و زنگی حاکم و یا تشهیر نصیب ایشان است یا فرزند
 ایشان مولوی فخر الدین و معاندان ایشان بسبب تیر و دلیر شدند
 مولوی از خوف آبروریزی جان در تن گذاشت قریب نصف شب
 بخت خوابیده وی بیدار شد و دولت یار گردید که بر مولوی معقول و زکی
 به آنوقت بقصد نایب حضرت پهلوانی صا نما شد تعالی عن الافاضال
 در خانقاه آنحضرت رخصت رسیدند شب که دیگر گذشت بود کسی را نیافتند
 بر هزار شریف رفتند و بعد فاتحه عرض کردند که ما درین اضطراب
 در حاجت شیخ العالمین رخصت آمدیم در خلوت مسند دست و وسیله حضرت
 محتاجان و مشکل افتادگان جناب مولوی شاه ابوالحسن دامت
 برکاتہ ہم بارامگاہ تشریف بردند و رتہ تا شیخ العالمین بدر لعل
 شان میرسیم و عرض حال میکردم و کار خود میکردم اکنون هم هزار نصیب
 مضطر بانه آمدیم و وسیله بجز آن نداریم کہ نبیره آن کسیم کہ اول فرود
 آنحضرت در بنارس مکان وی بود و بر روز از آنجا بمصوبه اقدس مولانا
 محمد وارث رسولنارضی اندر عنہ بجز سبق حاضر میشدند و نیز آن کس
 کہ نبیره وی هستیم آنحضرت دستار بدل بودند و نهایت در بط و دوستی
 با خود داشتند حالاً نوبت برابر و آمد و درین شہر عزیز فرود آمد و دید
 را بر روی اختیار دولت پیش آمدنی است و خفت و سبکی بر داشتی

اگر وسیله بار قبول فرمائی و بر رویه که گریه یا نم و زل تیرانم ریحی غماسه
 ازین و در طه هلاک جان بسلامت میریم یکبار همچنان چشم کشاد و که
 امتحان میکرد و دید آنحضرت را برای العین فرمودم غم مخور و فکر کن بار ایشان
 اضطراب کردند بسیار تسلی فرمود و بر فتح ابرام نمود باز عرض کردند که
 بحضرت شیخ العالمین سعی ما کرده شود که نظر عنایت بر من بنده شکر عیب
 سب زول دارند ارشاد کردند بغیر سعی او نشان تا اثر متوجه حال شما می باشد
 حاجت بسفارش نیست چون تسکین خاطر خود یافتند رخصت شده
 روانه شهرت گور شدند صبح که مقدمه در عدالت پیش گردید بگواه
 همه سخن ایشان آنفرنگی منظور میکرد و گواهی مدعی را تکذیب می نمود تا
 آنکه هیچ قصوری به نسبت ایشان یا نسبت فرزندان ایشان مولوی
 شکرالدین ثابت نشد و با عزت و حرمت ازین بلا نجات بخیر و خوبی یافتند
 هر سیکه در آنوقت حاضر نمک بود بجز است افتاده بود که این چنین مقدر نشان
 و حاکم بر سر ندوت و یک بیک انقلاب حقیقت گردید که چیزه
 ثابت نشد و حاکم موافق گردید چون برای شکر گذاری حاضر شدند با
 سر بالی انجم و فتح مقدمه مفصل بیان کردند که همه از عنایت حضرت
 تاج العارفین را بود و از آنروز بس عفت کامل داشتند و میفرمود
 شیخ العالمین بنم در ذکر وفات آنحضرت رضی الله عنه و بهم از
 زبان ارشاد بیان سند العرفا سید العالی و دامت برکاته شنیدم
 که چون عمر شریف آنحضرت رفت به نود و سه سال رسید مرض موت لاحق

شد که صحت از آن ممکن نبود تاریخ بیستم شهر جماد الثانی روز شنبه سال
 یک هزار و یکصد و نود و یک از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
 مطابق هفتم ماه ساون ماه هندی سال یک هزار و یکصد و هشتاد و چهار
 فصلی قریب نصف النهار شاد نور الحق علیه الرضیة نوبت خواندن سوره
 قیس رسید پند بار بار از بلند خوانده سوره و قرائت شروع کرد و نخست
 در استنای آیات و می و بعد می بود که دست مبارک بر زانو میزد و چشم
 حق بین از ماسوی الله بند داشت و سر انور را حرکتی بود و خفیف
 و آبتگان و امن دولت را از فرط گریه طوفانی در نظر و از صداسک
 و افرق تاه و امهیت اه شور قیامت بر سر حضرت شیخ العالمین که
 جانب پائین در مواج شریف ایستاده بودند و چشم در بار را شک
 ابر دریا بار کرده بودند ناگاه آواز گریه جناب ایشان کسب مبارک
 وی رضی الله عنه رسید چشم عنایت بکشد و بعین لطف دوسه بار بسو
 حضرت ایشان تا دیر نگاه دوخته داشت و تکمیل از جمالی طریقه و سیه و اثر
 کشانید تا آنکه وقت انتقال بسوی بقاوت که ه قدس رسید و همان
 با محبوب صورتی بسبب قریب شده که حجاب جسمانی از میان برخیزد
 نفس شوریده آمدن گرفت چون نوبت خواندن شاه مذکور بآیت
 کریمه نحن اقرب الیه من حبل الودید رسید جان بجان آفرین
 سپرد و مقصود اصلی و محبوب حقیقی شتافت انا لله و انا الیه
 راجعون و در زبان خاص و عام گردید و هم میفرمود شیخ العالمین

و شاه محمد کریم و شاه قاسم الدین قدس سرهما و دیگر اکابر از حاضرین آن
 وقت که وقت انتقال یکروزانویستاده بود و یک پاور از همبران منظر
 ماند چون برای غسل بیرون آمدند تیرتیکه بهر که و مد دست داد
 که پای مبارک سخت شده امکان و رازی و راستی ندارد غسل و کفن
 چنان باید و آوردین میان شاه محمد کریم با و از بلندگری کنان گفتند یا
 ولی الله یا در آن کن که غسل در هم فی الفور در آن کرد و غسل کمال
 داده شد و ریاض شیخ العالمین رفودفن کردند و پیوتره و وسیع از سر شد
 که بیشتر مجال صرفیه و سماح همانجا میشود پس جانی است و کسب
 و برآمدجات از مزار شریف بیشتر و اکثر و قبر شریف الیخانه و می
 هم سپیدی مزار شریف واقع است و یک قبر پائین مشرقی است قبر
 علی حسن مرحوم تحت جگر بنا ب مستطاب مولوی شاه ابوالحسن صاحب
 و ام فیوضه عیانا و عظمه العالی نسب شریف جعفری الزینبی است از اولاد
 محمد بن عبداللہ بن جعفر طیار زوج زینب بنت فاطمه بنت رسول اللہ
 صلی الله علیه و آله و سلم تعلیمه اهل هوا و بدعت را و هم بعضی متاخرین
 اهل سنت و جماعت بر خلاف جمهور متقدمین و متاخرین صحابین
 و ارباب یقین صاحب است و الجماعت اتفاق دارند بر قطع
 نسل عبداللہ بن جعفر از لیکن زینب بنت فاطمه علیهم التعمیات
 چنانچه از کلام شیخ عبدالحق و ابودرداء از بیج النبوت تیرستفتم است
 بلکه ظاهر توان گفت و حال آنکه جمهور قدما و متاخرین توابع خود را

از احوال عبدالعزیز بن جعفر و محمد بن عبداللہ و اولاد باقی ایشان ^{مفصل}
مزین کرده اند از آنجمله سید اشرف جہانگیر قدس سرہ در کتاب خود بھی
بشرف الانساب بآن تفصیل و اطناب تصریح فرمودہ کہ ما فوق آن مکن
نباشد و بابی علیہ در ذکر اولاد عبداللہ بن جعفر از بطن زینب بنت
فاطمہ نوشته و گروہ و آنانکہ در کہ بلا با امام حسین علیہ السلام شہید شدند
و آنانکہ معقبات اند و آنانکہ از بطن دیگر اند توضیح و تصریح بیان فرمودہ
و نوشته کہ در شہر بغداد و فلان جا و فلانجا بسیار و بکثرت اند و مشہور
اند و ما خود در آن دیار ملاقات آنها کردیم و ہم آن باب را معلوم
باین عبارت فرمودہ اشرف الثامن فی اولاد جعفر طیار کہ
منظورہ باشد بہ بیند آن مبسوطات را انتہی مادہ تاریخ آنحضرت
بسیار از اہل طبعان و طبع موزونان فکر کردہ اند بعضی از آنها از تفسیر
و غیر تفسیر نوشتہ می آید لا نظیر آفتاب بہشت شفیق خلق ابرہہ ^{۹۱} ^{۹۱} ^{۹۱} ^{۹۱} ^{۹۱} ^{۹۱}
تعمیر از سر اعتقادیمی گفت ^{۹۱} در بیت نزوی رسولنماہ و خطا بات کہ از
عنایت بی غایت ختم رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از جناب اللہ
و دیگر ارکان دین رضی اللہ عنہم عطا گردیدہ و سبب افتخار بین الاولیاء
شدہ ہر قدر کہ دستیاب شدہ بقید قلم می آیم تا ہر سیکہ مطالعہ کند قریب
مقام آن حضرت را بعد جو صد فہم کند و باقی احوال تصرفات و سبب
بیعت پر دست خواجہ عماد الدین قلندر رضو در ذکر یار این و حضرت خواجہ
گفتہ آید انشاء اللہ تعالی و یک کرامت بر ہزار شریف ظاہر و باہر است

که سایه گنبدی یاد رفتی نذار و اما مزار مبارک در ایام گرمای بهمن ماه
 بالین بنسبت پائین خنک ترمی باشد و چپوتره بر تبه گرم که کف پاهل
 آن نیست خطابات آنحضرت رفته مجیب دعوت المصطفی بن قطب عالم
 قطب الاولیاء تلج العارفین قطب فارس فرد الاسباب شیخ الزمان
 آفتاب طریقت سلطان خلیفه الرسول نایب رسول الله شاه بازی
 انت انی محبوب رسول الله و الی هند محی الدین العرب و العجم و الی
 شاه جهان آباد و پهلوانی او و غوث الرطبین و قد شیخ الکاملین
 شیخ قطب الواصلین اشرف جهان قطب الهند بادی وقت خادم
 رسول الله مشهور هر دو جهان کامل مکمل مخدوم میان مجیب الله
 شاه مجیب الله مخدوم شاه مجیب الله صدر الدین ابدال قطب الدین
 ابدال محمد محی الدین مجید الدین عابد قلیل مسلم خلیل رحمة للناس حسن
 ابوالحسنین ابوالحفوظ ابوقطب الاقطاب محبوب السجانی تقییریس
 الا و عماد امام المتقین محمد حافظ حافظ دین و مقامات قره العین بوشهر
 فرزند اعلی نور شاه جهان آباد روشن هر دو جهان باید و نسبت
 که از صدر الدین ابدال تا آخر همه خطاب حضرت مولانا زبیر بود که یکبار
 و فعلاً جناب ایشان را عطا فرموده شد و این امر مثبتی است بر جگانه
 که مجاز باظهار وی نیستیم *

ذکر یاران کاملین حضرت تلج العارفین مخدوم شاه محمد

محبیب اللہ القادری قلواری البہاری وطنًا بعضی

از سبب نسیب رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت شاہ غلام

نقشبند قدس اللہ سرہ

فرزند ارجمند محبوب رب العالمین خواجہ عماد الدین قلندر اندر مشیخ العالی
 میفرمود کہ حضرت خواجہ راسخ الشبلی از شبہای ریاضت خواب ربودہ
 خواجہ بہار الدین نقشبند رضا اللہ را دید کہ بوجود فرزند صاحب بشارت
 دادند بعد چندی فرزندی بوجود آمد و بجز صدہ قلیل رحمت سفر آنست
 ازین جهان فانی برسبت غبار غم و گردالم و ہن دل آنحضرت را در گرفت
 تا آنکہ اثر کرد و رت بر چہرہ النور نمایان بود کہ چہ دیدیم و چہ پیش آمد
 یکشف اسرار بازر جوع بجناب خواجہ بزرگ نمودند خواجہ فرمود کہ آن
 موعود دیگر است کہ اکنون بوجود آید صاحب حیات و ولی خداست
 از اولیای متصرفین باید کہ ویرا ہمنام من کنند تا از وعدہ این طفل
 تیز روندہ مقصود بود کہ خلف و وعدہ پیش آید چون جناب ایشان
 از وجود سراپا بہبود جهان را منور کردند حضرت خواجہ بلا حفظ ادب و
 پاس امر خواجہ بزرگ غلام نقشبند نام نهادند آثار ولایت از جبین مہر
 آگین شان لامع و اللیح بود قضا کار از مشیت ازلی و تقدیر لم یزلی
 در خورد سالی کہ ہنوز نوبت بکلمت برسیدہ بود سپہر بے مہر و رخ
 یتیمی بر دل شان نہادہ و چہرہ رشک مہر و ماہ را از گرد و غبار غم بی پردہ

پیره و مکرر ساخت حضرت تاج العارفین در کناره شفقت پرورش
 فرمود و القدر محبت نمود که غم پدر را در دل جانماند و به تربیت و تعلیم
 علوم ظاهری و باطنی تمام اهتمام فرمود و منت کسی درین کار بر سر
 ایشان نه نهاد و در اندک زمانه از تحصیل علوم ظاهری و کسب معارف
 باطنی فراخته دست داد و از همسایگان گوی سبقت در میدان
 معرفت ربو زد و بر سجاده پدر بزرگوار خودشستند و هدایت خاص
 و عام مجاز گردیدند هم آنحضرت را بعد تربیت ایشان از بعلاقه و ولادت
 خود گرفته و دختر آنحضرت در جباله ایشان آمده بودند ازین جهت
 ایشان را اگر ذی النورین این فاندان گویند سزاوار است نقل
 است میفرمود شیخ العالمین را که چون شاه غلام نقش بند قدس سره
 بهر نشست و برخاست رسیدند روزی حضرت خواججه حضرت تاج العارفین
 ارشاد فرمود که تقدیر یافت عمر این فرزند را چندی باید نمود تاج العارفین نیز
 حسب حکم قاصدان شد در علم الهی ایشان به مویافت و دو دختر خود را در
 چپ راست ایشان نشسته دید و حال آنکه تا آن زمان دخترهای ایشان عرض
 داشت که در مویافتیم و از جای دیگر سخن بجز زبان نه آورده خواهد فرمود دیگر چه دید
 و تبسم کرد و ناچار بر او شکر گفت آنچه دیده بود عرض نمود خواججه آن زمان گفت که در یافت
 ما و شما مطابق افتاد و مانیز چنین دیده بودم تا آنکه حضرت ایشان را
 بدامادی گرفت چون آن دختر وفات یافت و خانه شان بی چراغ
 شد و دیگر دختر را بعد مناکت شان داد و ازین اهل خانه دو دختر بود

آمدند و بقای نسلی حضرت خواجہ ازینها بود حق تعالی تا بقاسے
 دنیا نسل آن بزرگوار جاری دارد و نقل است در ایامی جناب
 ایشان از بیمار سخت بودند و پیش کسی را معلوم نبود و زمی تکیه زده نشسته
 بودند و بیمار داران و دیگر اقارب که برسم عیادت رفته بودند همه
 حاضر که یکبار فرمودند دل را حرارت پیدا است مگر باز آن کس
 قصد ایذا کرد و زکالی سوزان چون شعله برافروخته می آید جدا شوید و با
 مضطربانه علییه شدند و جناب ایشان را نیز باعث برعلیه گویا گردیدند
 فرمود فکر خود اندیشیده ام همدارین سخن بود که دیوار صحن خانه از جا
 شق شد و زکال روشن از وی برآمد و مانند تیر سخت کمان متوج بر سینه
 گنجینه اسرار محبت شان شد و هر یکی از حاضرین مشاهد می نمود چون
 قریب رسید حضرت ایشان از مقابل روی اندک تجاوز فرمود و راه
 برو گذاشت تا آنکه پس پشت دیوار می که بود دور می فرورفت
 و غائب شد باز بجای خود نشست و گفت تجارت ازین بلای عظیم
 ممکن نبود مگر بتدبیر سکه که بکار بردهم و الا از سینه بدر سیرفت و همه
 استخوانهای شکست و بجز هلاک دیگر پیش نمی آمد از آنوقت احباب با
 سبب مرض بدر یافت آمد و بدفع سحر از اعمال و ادعیه رحمت برگاشتند
 در ایام قلیل حق تعالی صحت و عافیت بخشید و در ذکر ایشان
 شیخ العالمین رضی الله عنه اکثر فرمود می که شاه غلام نقشبند و سکه
 با در زانو بودند بجز ذکر و فکر نداشتند که در عالم کیست و چیست و

محترم حضرت اوقات شریفین سپهر گردید چنانچه روزی گفت که برای
 فلان کار گوشت خسی باید نه گوشت گوسفند بسیار خنید و فرمود خسی
 گو سفند و جنس است یا یک جنس گو سفند را علامت است که سبب ابتلیا
 و خسی باشد ندانم آنکس هم بخندید بر فند و وی متعجب شد و سبب
 فرق برسد چون اشتمال بیان کرد و کیرت افتاد و فرمود که من تا این
 زمان میان هر دو فرقی ننمیدم اشتمال است حضرت شیخ العابدی
 میفرمود که شاه علام نقشبند قدس سره را اکثر با نقض علیه السلام
 ملاقات بود و بر صورت مشافه بر ایشان آمدی شاه فدا بخش
 قدس سره درین تذکره فرمود که یکبار عرض میدگدشت که ملاقات
 نشد ردوی بخاطر شریف شان راه یافت نمازی که مخصوص برای
 ملاقات حضرت عابدی السلام است گذارد و حضرت عابدی السلام شریف آورد
 چون سبب توقف استفسار نمود فرمود درین عرض دو بار آمده بود
 یکبار بصورت گاوری او از دادم کتیه شمار بردار آمد و گفت که حالا
 برو که بنواب اندو هم لباس چپکین را علی نه کرده اند و لباس شومیده
 نه پوشیده اند که بتوان چپکین را حواله کنم وقت دیگر خواهد آمد بار
 و بیم که آدم بر صورت دوان حرفه از قسم جامه دانی و جنگیه و دیگر
 اسباب نیزه بانس با خود آوردم و آوردادم همان کنیز بر در آمد
 و گفت که مولای من و صاحب من بخواب است جرات بیدار کردن
 ندارم گفتم بیدار کن که شاید خریدارین جنس منظور داشته باشد که از

از مایحتاج امور خانوادگی است جواب داد که دیگر خواهی آمد
ناچار باز رفتم نقل است از شیخ العالمین و شاه خدای بخش رضی الله
عنه و از سید العلماء و سید العرفاء شنیدیم که روزی سه مردی وارد ستم
مزاج قلندر و در قلیان گلی در دست و کلمی در بر یکبار از در خانقاه نوب
شد مردمان که نشسته بودند پرسیدند شاه عنایم نقشبند کجا است
کسی بسوی ایشان اشاره کرد و نزدیک آمد و نشست ایشان از نام
و ایشان وی استفسار کردند گفت نورالله پرسیدند از کجا گفت از
نور آباد باز پرسیدند غم کجا است گفت نورپور ایشان فاموش
مانند بعد ساخته گفت من را بی فقدانی الحی و غیره بر ایشان
زد که در خود تحمل اثر وی ندیدند بر خاستند و در آرزوگاه خود رفتند
مرد قلندر و از هم بر خاست و بیرون خانقاه رفت مردمان این
و کایت حضرت تاج العارفین رسانیدند حکم شد که دریافت کنند
کی رفت هر چند پندیده گان به جو باطن و جوانب کردند خبری از او
نیافتند آنحضرت را فرمود که جمیع مجلس شریف نبوی صلی الله علیه
وسلم کنید تا حال وی معلوم گردد و یاران صاحب سالی چون میخواستند
عزیز کردند ارشاد شد که رئیس الابدال بود بر فلان کوه قیام دارد
جست بخشیدن استقامت غلام نقشبند با امر کنی تا اینجا آمده بود و
همان جا رفت و حضرت علی السلام آمده بتاج العارفین فرمود که رومی
بدلان برای استقامت بخشیدن شاه غلام نقشبند آورده و نمودند

مستور حال کرده بودند شمارا بحال وی خیال آمدند یار از حضرت تاج العالیین
 را اخفای حال از ان قلند انا گوار خاطر آمد میار ان حکم فرمود که پیش ازین
 شما یا نیز از قصد دریافت حال فقرای صادر و در وسیع کردم که اکثر موجب
 طلال آنها میشود و حالا هر سیکه آید قاصد دریافت حال وی شوید تا اگر
 از سالکین و کاملین است خدمت وی حسب مرتبه وی کرده آید و اگر
 دنیا دار محض است اخلاق مناسب حال وی نموده شود و هم حرکات
 دیگر که ازین مبتل بود در ضمن احوال حضرت تاج العالیین رضی الله عنه
 نقل است از شیخ العالمین رضی الله عنه شاه خدا بخش قدس سره و دیگر اکابر
 یاد دارم که میفرمودند برای درستگی خانقاه شمشیر با درست کرده شده
 بود از آنجا یک شمشیر باقی مانده هر در خانقاه افتاده بود که اتفاقاً از
 آن بر دیوار نه شده بود روزی شاه غلام نقشبند حسب معمول از آنسو
 گذر فرمود چند گام از وی پیش رفته بود که باز مراجعت بسوی او
 نمود و پیشست و گوش بوی کرد گویا سخن می شنود باز زیر لب سخنی گفت
 باز گوش کرده چنان که از ان شمشیر گفتگو میکنند هم اسیان همه متوقف و منتظر
 چون برخاست بعضی از مورد عنایات شان که گستاخ بودند بعضی عرض
 در آوردند که ازین سر اثری بر ایمنه ظاهر نشد امیدوارم که مقتضای
 الطاف و کرم محرم این راز گردد فرمود چند گام از ان شمشیر پیش رفته
 بودم که مرا آواز کرد و سلام گفت از آنجا که خلافت عادت طالب نمود
 مراجعت کرده قریب وی شدم و استفسار حالش کردم گفت تلخا

از آمدن وقت شام سرور و دانشاد می بودیم حال آنحضرت می شودیم گفتیم که
 گفت مهمانی در راه است وقت شب بخانه آید و از ناداری ^{سلیقه} ^{سلیقه}
 در همان ناداری فتور سے رو نماید آخر حضور حضرت تاج العارفین را
 به بریدن و تراشیدن من حکم صادر کرد و در و در گرا پد و مارا پاره
 پاره کند تا طعام مهمانی بچند و آماده گردید گفتیم اگر خواهی بجز خود است
 لب کشایم و بجنوب حضرت تاج العارفین رضع عرض کنم و تدبیر همیشه
 سوختنی دیگر سازم گفت تقدیر چنین رفت است درین صورت
 سعی بیکار است از اجتماع اینحال حاضر ترا استجاب دست داد و منتظر
 وقوع این ماجرای شگرت ماندند تا آنکه شام شد همیشه چند ساعت
 نجومی از شب گذشته پست مهمانی عزیز الوجود در رسید و صحبت مهمان
 همه سامان مهیا بود و تا همه سوختنی که بصرف آمده بود در بهم رسانید
 و می بردل آمد هر چند از قرص و خرید بسیار بسیار تلاش کردند نیافتند
 ناچار چون سبیل آن مفقود بود حکم اشرف بقطع شمشیر نفاذ یافت
 تبر در هم بهم نرسید آخر در و در گرا کے طلبیده شد و آوان شمشیر را
 پاره کرده قابل سوختن کرد و مراتب همان ناداری بجا آورده شد
 نقل است شاه خدا بخش قدس سره میفرمود و هم از معتدی دیگر
 شنیدم که نامش یاد ندارم مکان رشک چنان جناب شاه غلام نقشبند
 قدس سره تعمیر میشد هر چند بنجا هر گوشه عزلت و عافیت می نمود که بحث
 متاع توکل و خرمین صبر و تحمل گنجایش اساس البیوت دیگر نداشت مگر

بقدر قوت درویشانه لیکن به باطن غیرت صد بخش بود که ایوان
 بهفت سلطنت پیش قدر و رفعت وی لیست می نمود و فاسقند
 که شهتیر دیوار وی نهند از قلعت مزدوران نتوانستند چنانچه یک
 وی بر سر دیوار بود و جانب دیگر بر زمین خوابیده زاده جناب ایشان
 میر صفدر علی علیه الرحمته که بس گسستن و مورد عنایت بودند عرض نمود
 که از کمی مزد و شهتیری سینه تا دیوار رسیدن نمیتواند محتاج آغا
 باطن است فرمود برو که به بیم و بر فاسقست در ان مقام نیزه قلم
 که آنرا در بندی کانداه میگویند بقدر دوست بر زمین افتاده بود
 برداشت و از سر شهتیر میگری کردیم و در آن فرمود زور کشید و بردارید
 یکبار ازها بقدر قلیل مردم بلا مریج و رنج بر سر دیوار رسید و میر ^{علی}
 ارشاد نمود که همین کار دشوار بود و کار زور و طاقت که نیزه کانداه
 هم خم نشد چون سابق ازین بس زور و بهمت صرف کرده بودند
 سو دسک زنجشیه بود به مزدوران را حیرت دست داده نقل
 است میفرمود شاه خدا بخش قدس سره که شب غریب حضرت
 خواججه عابد الدین قلندر محبوب رب العالمین به شرفی قدیل چراغان
 تمام بر لطف داشت میر صفدر علی عرض کردند که ما موافقا حسب لطف
 روشنی بر سزار شریف حضرت خواججه از صد زاده است اگر حضور بهم
 تشریف فرما شوند لطف بر لطف کرده فرمود اگر ترازوقی باشد بر
 که وقت فرصت مانیت چون ایشان مورد عنایات اتم بودند